بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 28 آبان 1388.

بحث های مربوط به دوران امر بین نسخ و تخصیص بحث اصلی اش تمام شده است ولی یک سری بحث های مبنایی در ضمن این بحث وجود دارد که روشن شدن آن خیلی سودمند هست برای مباحث اصولی خیلی مفید است. مرحوم آقای حائری در آن صورتی که اول خاص وارد شده باشد بعد عامی وارد شده باشد اینجا خب ابتدائا دو احتمال وجود دارد. حالا اول خاص وارد شده باشد بعد عام و عام هم ناظر به ثبوت حکم از اول باشد. بر این فرض خب ابتدائا رابطه بین خاص و عام را که می سنجیم، رابطه شان عموم و خصوص مطلق نیست. بلکه رابطه آنها عام ناظر به ما قبل نباشد. اگر خاص اول صادر شده باشد عام بعد صادر شده باشد و ناظر به ما قبل نباشد. حین صدور عام حکم را بخواهد اثبات کند. اینجا ایشان می فرمایند رابطه عام و خاص عموم و خصوص من وجه می شود. چون عام از یک جهت عمومیت دارد اطلاق افرادی دارد. عموم افرادی دارد. مورد خاص و غیر خاص را شامل نمی شود. خاص هم از یک جهت دیگر عمومیت دارد آن این است که هم زمان یعنی آن فطره ای که بین صدور خاص و صدور عام هست فطره اختصاصی خاص است. بنابر این رابطه شان عموم و خصوص من وجه هست بنابر این اینجا اگر ما اطلاق اضمانی خاص را مقدّم بداریم معنایش این است که حکم به تخصیص کردیم. اگر گفتیم عموم افرادی عام را مقدّم بداریم معنایش این است که حکم به نسخ کرده است. و خب در این صورت تکلیف چیست؟ این فرع را ایشان در حاشیه مبانی الاحکام که طرح می کنند به یک شکل فرع را دنبال کرده اند در متن مبانی الاحکام به یک شکل دیگری طرح کرده اند. در حاشیه فرموده اند که اینجا ممکن است ما بگوییم تخصیص مقدّر است. به دلیل نه به دلیل اینکه تخصیص نسبت به نسخ کثرت دارد. کثرت تخصیص نسبت به نسخ نکته اش نیست. چون ایشان این را مناقشه کرده اند که در جایی که دلیل دوم ناظر به دلیل اول نباشد ما کثرت تخصیص نسبت به نسخ را معلوم نیست ثابت باشد. نکته اش این نیست. پس نکته اش چیست؟ نکته اش این است که اگر ما بخواهیم قائل به نسخ شویم، باید چه کار کنیم؟ باید اطلاق اضمانی خاص را کنار بگذاریم. بگوییم خاص حکمش ثابت هست تا زمان ورود عام. بعد از ورود عام تمام افراد چه خاص چه سایر افراد عام، حکمشان بر طبق عموم هست. خب این تخصیص اکثر پیش می آید من حیث الاضمان. مستهجن هست. تخصیص اکثر من حیث زمان است که استهجان دارد. بنابر این ما باید تخصیص را مقدّم بداریم حتی در این فرع. البته در اینجا یک سری اشکالاتی روی مبنای ایشان وارد هست. یک اشکال، اشکالی هست که خود ایشان به این فرع در متن وارد کرده اند و نمی دانم چرا ایشان دنبال نکرده اند آن اشکال را. آن اشکال آنها این است که اساسا دلالت دلیل بر یعنی اینکه ما حکم می کنیم یک حکمی ثابت هست و دوام دارد. به جهت دلالت دلیل و اطلاق ازمانی نیست. از باب دلالت لفظی نیست. بلکه از باب این هست که حکم مثل سایر اعتبارات وقتی که تحقق پیدا کرد تا رافعی نیاید به خودی خود از بین نمی رود. طبع حکم اقتضای دوام دارد مگر رافعی بیاید جلوی اقتضای ذاتی این حکم را بگیرد. همچنان که در سایر اعتبارات مثلا علقه زوجیتی که بین یک شیء ایجاد شد در عقد دائم، این علقه زوجیّت ثابت است الا ان یرفعه رافعٌ. علقه ملکیّت بین من و یک ملک ثابت الا ان یرفعه رافعٌ. نه از باب این است که آن دلیل اقتضا می کند که آن شیء ثابت باشد. خب این بنابر این ایشان می گویند که وقتی از باب دلالت دلیل نبود می گوید اگر رافعی آمد این رافع جلوی استمرار حکم را می گیرد. فرض هم این است که عموم عام ما در ما نحن فیه عموم عام اقتضا می کند که حکم خاص بعد از صدور عام دیگر ادامه نداشته باشد. ظهور عام متأخر در ثبوت حکم نسبت به مورد خاص، وارد می شود بر اقتضاء خاص برای دوام. چون اقتضاء خاص برای دوام معلّق بود بر اینکه رافعی نیاید. عموم عام رافع است. از باب ورود است نه از باب اظهر و ظاهر و نسبت سنجی و امثال اینها. خب این اشکال را طرح کرده بودند روی این مبنا مطلب را دنبال کرده بودند. نمی دانم چرا این را اینجا دنبال نکرده اند. این اشکال را ما بعدا در موردش صحبت می کنیم تقریبی که مثلا چرا از این طرح است آن را صحبت می کنیم ولی علی أی تقدیر در مبانی الاحکام در حاشیه چیزی در مورد رد این اشکال طرح نفرموده اند. این یک مطلب. مطلب دوم اینکه اساسا بیاییم ببینیم که آیا تخصیص اکثر من حیث الازمان که ایشان می گویند صحیح هست یا نیست. خب یک نکته ای که خود ایشان هم برای عنوان نقض بحث تخصیص اکثر در متن متعرض شده اند آن این است که اگر قرار باشد اینها از باب تخصیص اکثر باشد. البته ایشان به عنوان نقض و اثبات اینکه دوام حکم وابسته به این است که طبع حکم اقتضای دوام می کند به این جهت ذکر کرده اند که حالا من به تقریبی که با یک مقدار تغییر عرض می کنم آن این است که این اشکال در جمیع موارد نسخ می آید. اگر قرار باشد این اشکال محکّم باشد در همه موارد نسخ ما باید قائل به این مطلب باشیم در حالی که کسی قائل به امتناع نسخ نیست. یعنی بحث قابل توجهی نیست که نسخ را محال بداند. بنابر این اشکال، اشکال اختصاص به مورد ندارد. البته ایشان این را شاهد بر این می دانند که دلالت دلیل بر دوام از باب طبع حکم است ولی ممکن است شاهد بر آن نباشد ولی شاهد بر این است که از باب اطلاق ازمانی نیست. ممکن است همچین شهادتی قائل شویم. این یک نکته. نکته دوم

سؤال:

پاسخ: حالا عام یا مطلق آن خیلی، عام که نیست چون صراحت از جهت زمانی نیست لفظی نداریم که گفته باشد،

نکته سوم این است که این مطلب درست است ما اطلاق ازمانی اطلاق لفظی ازمانی در ادله نداریم. اینکه این دلیل ناظر باشد به اینکه حکم الی ابد الدهر ثابت هست هیچ وقت نسخ نمی شود این همچین ظهوری در کلام نیست. ولی ما در واقع این را از باب اطلاق مقامی بگیریم که وقتی اگر از باب اطلاق مقامی هم بگیریم آیا نه از آن بابی که طبق حکم اقتضای دوام می کند. حالا این را بعدا در موردش صحبت کنیم بهتر است که دوام آیا از باب اطلاق مقامی است یا از باب چیز دیگری است. اینها حالا این مطلب را این اشکال را فعلا از اینجا حذف کنیم ببریم در بحث در مورد اینکه اساسا چه چیزی منشأ استمرار حکم است. اطلاق مقامی است طبع حکم هست چه هست آن را همان جا بحثش را می کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه کافی نیست. جمیع موارد تخصیص اکثر همین است. تخصیص اکثر عنوانی لازم نیست عنوان های عدیده، شما بگویید اکرم العلما. بعد بگویید الّا علمایی که مثلا در مثلا فرض کنید اکرم الروحانیون. باید بگویید مگر روحانیون ملبّس که اکثر روحانیون ملبّس می شوند. این که نمی شود مجرد اینکه به وسیله یک عنوان ما خارج می کنیم تخصیص اکثر را تصحیح نمی کنیم. ولی حالا اصل مطلب این است که واقعا ما دلیل خاصی داریم برای اینکه تخصیص اکثر جایز نیست؟ تخصیص اکثر علت عدم جوازش این است که مستهجن عرف است. عرفا مستهجن است و ما در این جور موارد بالوجدان می فهمیم که همچین تخصیصی مستهجن نیست نسخ جایز است. اگر بنا باشد این اشکال باشد نسخ باید اصلا نباشد در حالی که ما می دانیم که تخصیص اکثر مانعی ندارد. شاید علتش این است که ببینید ولو یک دلیل عموم ازمانی دارد اطلاق ازمانی دارد، ولی شمولش نسبت به موارد معاصرش، این افراد ظاهره اش است. ما در واقع افراد غیر ظاهره را داریم از تحت دلیل خارج می کنیم. ولی آن افراد غیر ظاهره اکثر باشند. ولی افراد غیر ظاهره ای که اکثر باشند آنها را از تحت دلیل خارج کردن ممکن است ما بگوییم عرفا مانعی ندارد. آن قبحی که تخصیص اکثر در آن هست همچین قبحی نیست.

سؤال:

پاسخ: ولو بالاطلاق دیگر. خب اطلاق قضیه اقتضا می کند که این باقی باشد.

سؤال:

پاسخ: یعنی حالا علی أی تقدیر ما به طور عام تر مطلب را عرض کنیم این است که علی أی تقدیر ما دلیلی نداریم که تخصیص اکثر عنوان قبح تخصیص اکثر خودش یک موضوعیتی که ندارد. ما می دانیم که در مواردی که نسخ هست ولو تخصیص اکثر ازمانی باشد هیچ قبحی ندارد. این بالوجدان آدم درک می کند که هیچ قبحی ندارد. حالا به خاطر اینکه مثلا مصلحتی اقتضا می کرده است که حکم را عام بیان کند. اکثر افرادش را هم مکلّفین ولو اینجوری بیان شود. به خصوص نکته ای وجود دارد آن نکته این است که

سؤال:

پاسخ: خارجا که اینگونه نیست. خارجا یک عام داریم یک خاص. الآن که ما هستیم ما یک عام داریم از امام صادق وارد شده است خاص آن مثلا از حضرت علی صادر شده بوده است. فاصله بین حضرت علی و امام صادق مثلا 150 سال است ولی از زمان امام صادق تا زمان کنونی خب 1200 سال فاصله است. خب آن این است که خلاصه تخصیص اکثر بعنوانه ما دلیل نداریم. بالوجدان می گوییم که اینجاها تخصیص اکثر جایز است و هیچ مشکلی در تخصیص اکثر نیست. حالا یان مشکل تخصیص اکثر ممکن است اینگونه ما مشکل تخصیص اکثر را حل کنیم بگوییم اساسا ظهور دلیل در عموم ازمانی چون ما به اطلاق مقامی می گوییم به این معنا. ما می گوییم که

سؤال:

پاسخ: یعنی یک راه حلی برای تخصیص اکثر این حل مشکل تخصیص اکثر اینجا ها می شود دنبال کرد ولی پاسخ آقای حائری نیست. آن راه حل این است که ما بگوییم که، یعنی اینگونه بگوییم اینکه دلالت دلیل در اینکه اطلاق ازمانی شرطش این است که متکلّم در مقام بیان نسبت به زمان هم باشد. ولی اگر گفتیم که با قرینه منفصله کشف می کنیم که متکلّم در مقام بیان نبوده است. ما کشف می کنیم که متکلّم در مقام بیان نبوده است. وقتی متکلّم در مقام بیان نبوده است از اول منعقد نشده است اطلاق. پس بنابر این عموم ازمانی ندارد. از دلیل متصل این مطلب را می فهمیم. خب اگر این باشد مطلق آقای حائری هم ثابت می شود. مشکل تخصیص اکثر را حل می کند. تخصیص اکثر در موارد نسخ ولی آن نتیجه ای که ایشان می خواهد بگوید که اطلاق دلیل دوم عمومیت عام نسبت به دلیل اول ورود پیدا می کند درست است. یعنی با آمدن دلیل دوم، ما با اصل گفته بودیم که متکلم در مقام بیان است. یک موقعی هست دلیل نداریم که متکلم در مقام بیان هست. ظاهر حال متکلم این بوده است که متکلم در مقام بیان است. یا بگوییم اصالت کون المتکلم فی مقام البیان اقتضاء در مقام بیان بودن را کرده است. دلیل دوم که آمد این اصل زمین می خورد. خب اگر اصل زمین بخورد دقیقا مطلب آقای حائری ثابت می شود این در واقع عرض کردم این به ذهنم آمد. یا حتی در واقع در باره اطلاق مقامی اگر ما بگوییم که اینجا به نحو اطلاق مقامی است دلالتش بر عموم ازمانی. به اطلاق مقامی است وقتی به اطلاق مقامی شد اطلاق مقامی متوقف بر این است که تا ظرف عمل مخصّصی وارد نشده باشد. قرینه ای بر خلاف وارد نشده باشد و اینجا نسبت به زمان های آینده وقت عمل آن بعد است. بنابر این بعد از اینکه آن عام وارد می شود دیگر آن اطلاق ازمانی دلیل اول منعقد نمی شود. چون فرض این بود که اطلاق ازمانی به برکت این است که عام یعنی آن دلیل وارد شده است و نسبت به قید زمانش قیدی ذکر نشده است. نفس عموم، نفس دلیل کافی نیست برای اثبات اطلاق، عدم ذکر قرینه تا وقت عمل دلیل هست. خب دلیل عام بعدی می شود قرینه بر اینکه اراده نشده است. به اطلاق مقامی هم بخواهیم تمسک کنیم فرمایش ایشان اثبات می شود. یعنی نیازی نیست که یعنی این اینجور

سؤال:

پاسخ: با اصل اثبات کنیم به اطلاق مقامی اثبات کنیم. در مقام بیان بودن یعنی انعقاد اطلاق اگر بگوییم متوقف است بر اینکه دلیلی بر خلاف نیاید. خب عموم ظهورش دلیل بر خلاف است. و مطلب را نمی شود با

سؤال:

پاسخ: فرض این است که ما می خواهیم بگوییم که متکلم در مقام بیان یعنی یک موقعی هست شما می گویید که از اول ما یقین داریم که متکلم در مقام بیان نسبت به ازمان است. خب اگر این باشد همان مشکل تخصیص اکثر ازمانی پیش می آید. ولی اگر بگوییم که اینکه متکلّم در مقام بیان شمول حکم نسبت به جمیع ازمنه هست، این یا به جهت این است که اصل این است که متکلّم در مقام بیان باشد یا ظهور حال متکلّم این مطلب را اقتضا می کند یا اینکه چون تا وقت عمل دلیل منفصل نیاورده است ما فهمیدیم که اطلاق مقامی مجموع ادله قائل شویم. یکی از این جهات سبب شده است که اصلا اطلاق ازمانی شکل گرفته است. اگر به این شکل ها باشد دقیقا مطلب مرحوم اقای حائری اثبات می شود. به عموم عام ورود پیدا می کند در اطلاق ازمانی. چون شرط اطلاق ازمانی یعنی می تواند، به این معنا. البته نه اینکه ورود پیدا می کند. می تواند جمع عرفی به این صورت باشد. بعضی صورت هایش ورود پیدا می کند. اینکه می گوییم متکلّم در مقام بیان است اگر از باب اطلاق مقامی باشد که ورود پیدا می کند. اما اگر از باب

سؤال

پاسخ: شرط اطلاق مقامی این است که دلیلی تا وقت عمل بر خلاف آن وارد نشده باشد. وقتی عام متأخر ما ظهور دارد که تمام افراد من جمله خاص بعد از این حکمش بر طبق عام است، دیگر اطلاق ازمانی جلوی انعقاد ازمانی را می گیرد. چون ظرف عمل به خاص در ازمنه متأخره که آن اول نبوده است. ظرف عملش بعد است. آن زمانی هم که می خواسته است عمل کند به خاص آن مقیّدش را ذکر کرده است. فرق این با اطلاقات افرادی این است که ظرف عمل آنها در اطلاقات معمولی همان زمان است. اینجا ظرف عملش بعد است. فرض این است که در ظرف عمل هم عموم عام را ذکر کرده است. عرض کنم خدمت شما، ما

سؤال:

پاسخ: در اطلاق مقامی که ورود دارد آن روشن هست. اما در اطلاقات لفظی ما بگوییم که ظاهر حال متکلم این بوده است که متکلّم در مقام بیان این جوری عرض کنم، حالا این را بحثش را یک مقداری پخته می کنم بعدا.

سؤال:

پاسخ: در مقام بیان بودن که ورود دارد آن بحثی نیست. ولی اگر ما قائل به اطلاق لفظی شویم. اگر اطلاق لفظی را بگوییم این است که متکلم در مقام بیان، یعنی اصل این است که متکلم در مقام بیان بوده است. آیا با ورود عام متأخر این اصل زمین می خورد مجرّد اینکه آن عام متأخر هست آن عام اگر دلیل داشته باشیم که آن عام مقدم بر خاص هست آن زمین می خورد. بعد از تقدیم آن. یک قدری بگذارید بحث را بعدا یک مقداری فکر کنم یک مقداری بحث در ذهنم به هم ریخت.

علی أی تقدیر می خواهم نکته ای که در مورد مشکل تخصیص اکثر آنرا یک مقداری بعدا بحثش را پخته تر می کنم انشاء الله.

حالا بیاییم روی آن نکته ای که اساسا آیا دلالت دلیل بر شمول حکم از باب اطلاق است یا از باب اینکه طبع حکم به گونه ای است که اگر رافعی نیاید باقی می ماند. این مطلب شبیه این بحث در بعضی از بحث های دیگر هم هست. در بحث اینکه مثلا آیا شمس مطهّر هست یا نیست. زمین مطهّر هست، در مورد مطهّر بودن بعضی اشیاء اگر شک کردیم. آیا می توانیم به ادله اولیه ای که حکم به تنجّس شیء کرده است تمسّک کنیم؟ آقای خویی اینجا گاهی اوقات به آن ادله تمسک می کنند. می گویند فرض کنید اذا لاق الشیء البولُ تنجّسَ. اگر بول به شیء اصابت کرد آن نجس میشود. می گویند که این از جهت ازمان اطلاق دارد یعنی به طور دائمی این نجس می شود ما نمی دانیم شک داریم که آیا این اطلاق ازمانی به وسیله شمس از بین می رود یا خیر. این اطلاق را چون شک در مخصص داریم به عموم عام تمسک می کنیم. آنجا هم این مشکل هست که واقعا دلیلی که می گوید یک شیء اگر نجس شد اگر یک شیء با بول ملاقات کرد نجس می شود این دلیل می خواهد بگوید که نجاست ابدی دارد هیچ وقت مطهّری بر آن عارض نمی شود؟ خودش ناظر به ایین است که هیچوقت مطهّر نمی آید یا ناظر به اصل حدوث نجاست است. بالوجدان این می خواهد بگوید که نجاستش باقی می ماند و همیشه نجاستش باقی است. یا مثلا در بحث اوفوا بالعقود. فرض کنید البیع جایز. این مفادش این است که کسی که یک شیئی را خرید مالکش شود اینکه مالکش می شود این را می خواهد بگوید؟ یا اینکه اینکه نمی خواهد بگوید. منافات با این ندارد یک زمان از ملکش خارج شود. اصلا اینکه بعدا از ملکش خارج می شود یا نمی شود. پس بنابر این اگر شک کردیم در اینکه بعدا از ملک آن خارج شده است یا خیر نمی توانیم به اطلاق اینکه خلاصه اگر چیزی را ما خریدیم مالک می شوم تمسک کنیم. در سایر معاملات در نکاح در طلاق در سایر اشیاء، خود ادله اثبات آن حکم علقه وضعیّه ای که بین اشیاء هست، ناظر به استمرار و دوامش ندارد بالوجدان. پس به چه نحو باید قائل شویم؟ خب آقای حائری می فرماید طبع حکم طبع این اشیاء اینگونه هستند که فقط با رافع از بین می روند. خب سؤال این است که یعنی چه طبعشان این است که باقی می مانند. به هر حال این علقه زوجیّت ولو امری است اعتباری ولی این امر اعتباری به هر حال یک منشأ یعنی یک معلولی از معلولات است. اینگونه نیست که این معلول بدون علت بتواند باقی باشد. این را در فلسفه گفته اند. علت حدوث کافی نیست برای بقاء. اینگونه نیست که یک شیء اگر موجود شد برای بقا نیاز به علّت نداشته باشد. واضح است معلول همچنان که در حدوث آن به علت نیازمند است در بقاء آن هم به علت نیازمند است. طبع آن اقتضا می کند که باقی باشد یعنی چه؟

سؤال:

پاسخ: معنایش این است که آن اعتبار لحاظ کرده است استمرار را. یعنی خود آن معنایش اطلاق ازمانی است. اگر شما یعنی همان دلیلی که حدوث آن را اثبات کرده است اگر آن دلیل ناظر به بقاء آن است،

سؤال:

پاسخ: شک در رافع. بحث سر این است که طبع حکم از کجا آمده است. چطور شده است

سؤال:

پاسخ: نه آن بحث ها را کنار بگذارید. سؤال ما را جواب بدهید تا ببینیم. طبع حکم یعنی چه؟

سؤال:

پاسخ: همان اقتضاء آن از کجا آمده است؟

اعتباریات عین واقعیت است. نمی خواهم این بحث را بکنم. اعتباریات امری است کاملا حقیقی. آن امری حقیقی است این معقول نیست. این اعتباریات معنا ندارد آن عین چیزهای حقیقی است و این فرقی بین

سؤال:

پاسخ: معنای اینکه شما می گویید علت حدوثی علت بقاء است علت حدوثش چه بوده است معنای معتبر.

سؤال:

پاسخ: خب بحث این است که اولا یک نکته کلی را اینجا در نظر داشته باشید آن این است که این اعتبارات اگر اثبات هم نشود که رافع آمده است یا خیر باقی است. شما مثلا حالا اگر اینجور هم بگویید، بگویید تا وقتی که اثبات نشود که رافع آمده است اینگونه است؟ چگونه است یعنی واقعا اینجا اعتبار به چه شکل صورت گرفته است

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد